

وز انجا سوی مالت کردند  
کشیدند طوب و فکندید  
ره قلعه واسع شد از طرف  
زنا که قضا مان نقش نمود  
مواجر وقت پائیز گشت  
ز ناخبر سیجا شکیب حوم  
بود کشتی جکت کر پیشما  
کر سفید یاری و کر زال زر  
خردمند را عقل و لور اک و مو  
که آدم امین نیت از نشد  
بمانا که پسرش که کاهین  
شنیدم تدبیر گشت اختلاف  
بدریار پویید قایدان  
سپاه جزایر دریای آب  
چو تسخیر مالت پیستیر شود  
چو کردند از رای اول عدول  
زینت چلیب پیفت سپاه

ز سر جان گشت آغاز زرم  
ببارید سنگ بلا بر نوک

نمودند کوشش صدق  
بر جوشن براده در رخسند

**در تغییر هوا و بارگشتن از هیما**

وز امواج دریا کف آید گشت  
بقسطنطنیه شد ناهل روم  
ز پستان دریا با کشت کینا  
ز ناموشندان خدر کن  
بود در سیما بی فرخ سپوش

ز پس از تلاطم خورده موج  
مقدم ز سپر ما و بارندیکه  
که ملاح ما سر در یادرون  
که باروشن خسته آفتاب  
چو دیو بداندیشش نایشند

**در ظهور نعت دیر و سوز تدبیر**

شد القصه بر درخت حلا  
کنون نیت بختیاری نشان  
کجهان دشمن شود بی شتاب  
ده و شش هزار مقرر شود  
بانواعی نی موقع با قبول  
پس با دبان خصم نمود با

مگر میر رود و پس نهان بر  
همان که او هم بخدمت رفیق  
در شش قلعه ناید بکار  
و گرنه چه سود از خون بلد  
عدو زین حکایت خبر داند  
چو پسرش که کاسی از فتنه یافت

نقح اندر شش زمره امین  
بشمن قیامت بر نختند  
نقحش فرودن مؤمنان را  
قد طرح دیگر بر افکند  
چو بخار که کهنایمان فوج  
رمانند کشتی بفرزندگی  
شود از سوای نرستان زبون  
شود تیره از اختلاط آسما  
بجزایت پوی بی تبارشند  
نهدار باد احترازان بو  
نخستین که نمود بد پسر کن

بگها که ای ای و شش ضمیر  
شود تا ز خار براید عسیر  
بگو شیم اول نفع حصا  
که شهری شدن از منسبت عد  
بگهار مالت مدد کار شد  
صفتش که خصم را بر پشت